



University of Tehran Press

Education as an Important Thing That Sharia is Not Satisfied to Leave

Seyed Naghi Muosavi 

Assistant Professor, Department of Educational Sciences, Farhangian University Tehran, Iran. E-mail: snmosavi57@cfu.ac.ir

ARTICLE INFO

Article type:
Research Article

Article History:

Received: 22 September 2024
Revised: 17 March 2025
Accepted: 10 April 2025
Published online 10 December 2025

Keywords:

Institutional status of education,
Family jurisprudence,
Philosophy of educational jurisprudence
longitudinal task of education,
Transverse task of education.

ABSTRACT

Education is inherently a value-oriented institution, whose importance varies across different political and social paradigms. Contemporary debates often focus on its institutional status and the extent of state involvement in educational affairs. This article seeks to explore the position of education within the system of Islamic Sharia rulings, adopting a broad and foundational perspective. It examines the claim that *education is a matter of such importance that Sharia does not permit its neglect or abandonment*. Accordingly, the study addresses the conceptual genealogy, theoretical foundations, and reasoning underlying this assertion. Employing descriptive, analytical, and inferential research methods, the study finds that the terms “*matters that Sharia is not content to be neglected*” and “*important affairs*” convey the same conceptual meaning, extending beyond limited examples such as health and public welfare. Based on the evidences presented, the study concludes that compulsory education—across all fields and age groups—is among the essential matters over which Sharia does not tolerate neglect. It also identifies specific applications, including: Mandatory education for minors lacking supervision or proper guidance Education as a collective and disciplinary duty shared by families, governments, scholars, and the public, and Education in the domain of moral and religious instruction—promoting good and prohibiting evil. These findings reinforce the conception of education as a Sharia-based necessity, underscoring its institutional and normative significance in Islamic jurisprudence.

Cite this article: Muosavi. N. (2026). Education as an Important Thing That Sharia is Not Satisfied to Leave. *Islamic Jurisprudential Researches*, 21, (4), 333-346.
<http://doi.org/10.22059/jorr.2025.382596.1009518>



© Authors retain the copyright and full publishing rights.
DOI: <http://doi.org/10.22059/jorr.2025.382596.1009518>

Publisher: University of Tehran Press.



دانشگاه تهران

نشریه پژوهش‌های فقهی

شاپا الکترونیکی: ۶۱۹۵-۲۴۲۳

سایت نشریه: <https://jorr.ut.ac.ir/>

تربیت به مثابه امری مهم که شارع به ترک آن راضی نیست

سید نقی موسوی

گروه علوم تربیتی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران. رایانامه: snmosavi57@cfu.ac.ir

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله:

پژوهشی

تاریخ‌های مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۰۱

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۱۲/۲۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۱/۲۱

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۹/۱۹

کلیدواژه:

تکلیف طولی تربیت،

تکلیف عرضی تربیت،

فقه خانواده،

فلسفه فقه تربیتی،

وضعیت فرآیندی تربیت.

تربیت ذاتاً امری ارزش‌پایه است و در مکاتب سیاسی و اجتماعی درجه اهمیت آن متفاوت است. درباره وضعیت فرآیندی تربیت «مباحثی وجود دارد. نوشتار حاضر درصدد است از منظر بسیار کلان و فوقانی جایگاه تربیت در منظومه احکام شریعت اسلامی را جست‌وجو و این مدعا را بررسی کند که آیا «تربیت به مثابه امری مهم است که شارع به ترک آن راضی نیست»؟ بنابراین مسئله نوشتار حاضر عبارت است از تبارشناسی، مفهوم‌پردازی، و مدلل‌سازی این مدعا. روش تحقیق به ترتیب توصیفی و تحلیلی و استنباطی است. طبق بررسی‌ها این نتایج حاصل شد: اصطلاح «لایرضی الشارع بترکه» و «الامور المهمه» به یک معنا اشاره دارند و مصادیق آنان هم به دماء و فروج و اعراض محدود نیست. بر اساس ادله اقامه‌شده، این نتایج حاصل شد: تربیت واجب در همه ساحات و همه سنین از «امور مهم است که شارع به ترک آن راضی نیست» همچنین «تربیت واجب برای خردسالان بی‌سرپرست و بدسرپرست»، «تربیت در سپهر جامعه و به صورت هم‌زمان به صورت وجوبی و ندبی بر خانواده، حاکمیت، عالمان، و مردم» و «تربیت از باب امور حسبی و امر به معروف و نهی از منکر».

استناد: موسوی، سید نقی (۱۴۰۴). تربیت به مثابه امری مهم که شارع به ترک آن راضی نیست. پژوهش‌های فقهی ۲۱ (۴)، ص ۳۳۳-۳۴۶.

<http://doi.org/10.22059/jorr.2025.382596.1009518>

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

© نویسندگان

DOI: <http://doi.org/10.22059/jorr.2025.382596.1009518>



بیان مسئله

تربیت ذاتاً امری ارزشی و ارزش پایه است و نظامات تربیتی همیشه از سرچشمه ارزش‌ها سیراب شده‌اند؛ هرچند میزان اهمیت و درجه اولویت تربیت در نظام‌های ارزشی می‌تواند متفاوت باشد. تربیت (و به‌خصوص تربیت رسمی) به مثابه یک نهاد اجتماعی در عرض نهاد اقتصاد، سیاست، فرهنگ، رسانه، خانواده، و مانند آن دارای عاملیت است. اما درباره سطح و جایگاه نهاد تربیت رسمی به مثابه نهادی اجتماعی یا نهادی حاکمیتی / حکومتی / دولتی یا «وضعیت‌فرانهادی» آن مباحثی وجود دارد. فقه و شریعت اسلامی نظامی از ارزش‌ها، هنجارها، اولویت‌های الگوی رفتاری، و ترجیحات سبک زندگی شرعی را به نمایش می‌نهد. در این نظام ارزشی، برخی از موضوعات در قله ارزش‌گذاری جای دارند که در فقه اسلامی با تعبیراتی چون «لایرضی الشارع بترکه» / «بفعله» یا «من الامور المهمه» از مسائلی که در صدر نظام اولویت‌ها قرار دارد یاد می‌شود؛ مانند جان و آبرو و حرمت نوامیس و مانند آن.

فقه تربیتی تلاشی است برای تبیین نظام اولویت‌های تربیتی در همه جلوه‌ها و اقدامات از روش‌ها و شیوه‌های خرد تا اصول و قواعد عام و تا سیاست‌ها و الگوهای حکمرانی تربیتی. به عبارت دیگر، ایده اصلی «فقه تربیتی» شکل دادن به نظامی از اولویت‌های تربیتی و ترسیم نظامی از بایدها و نبایدها در تربیت است. اما، از منظری بسیار کلان، جایگاه تربیت در منظومه احکام شرعی و به صورت بسیار فوقانی کجاست؟ تربیت در عرض دیگر نهادهای اجتماعی و حاکمیتی و نیز دیگر مسائل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، و غیره چه جایگاهی دارد؟ آیا تربیت در شریعت اسلامی از «امور مهمی است که شارع هیچ‌گاه به ترک آن راضی نیست» و «تربیت نباید روی زمین بماند»؟

بر این اساس، سوالات پژوهش حاضر بدین قرار است: ۱. تبار کاربرد اصطلاحات «عدم رضایت شارع به ترک یک کار»، «امور مهمه»، و «اهتمام شارع به کاری» در استعمالات فقها چگونه است؟ ۲. مدعای «تربیت به مثابه امری مهم که شارع به ترک آن راضی نیست» چگونه مفهوم‌پردازی می‌شود؟ ۳. چه شواهدی مدعای «تربیت به مثابه امری مهم است که شارع به ترک آن راضی نیست» را تأیید می‌کند؟

درباره اهمیت مسئله حاضر باید گفت پژوهش در باب ماهیت نظام تربیت رسمی در دامن «فقه و فلسفه تربیتی اسلام» همچنان لازم است؛ به‌خصوص اینکه جریان اندیشه «تربیت سکولار» و «سکولاریسم تربیتی» با اصرار در ظاهری علمی و در باطنی لیبرالیستی بر لزوم عقب‌نشینی حاکمیت اسلامی از اهداف / عرصه‌های هدایتی و تربیتی در حکمرانی تربیتی جمهوری اسلامی ایران تأکید دارد. از سوی دیگر فقه تربیتی به مثابه دانشی نو لازم است با کلان‌مسئله‌هایی چون مسئله حاضر مواجه شود. این پژوهش در واقع از منظر «فلسفه فقه تربیتی» به بسط ادبیات «فقه تربیتی» کمک خواهد کرد. زیرا در این نوشتار «حکم‌التربیه» محل بحث نیست؛ بلکه وضعیت ثانوی و فرانهادی «حکم‌التربیه» و «وجوب‌التربیه» در افق کلان جامعه و شریعت محل کلام است.

روش تحقیق روش توصیفی، تحلیلی، و استنباطی است. برای پاسخ به سؤال اول با روش توصیفی و تحلیلی به تحلیل و تحدید مفاهیم کلیدی و نیز پیشینه‌شناسی و تبارشناسی آن‌ها پرداخته می‌شود. برای پاسخ به سؤال دوم با روش اجتهادی و استنباطی و روش تفقه تربیتی (اجتهاد تربیتی) تلاش می‌شود با مراجعه به ادله لفظی و لُبی و نیز اطلاقات و عمومات و قواعد میزان اهتمام شارع به تربیت روشن شود. همچنین برای پاسخ به سؤال سوم از روش تحلیلی و استنتاجی تلاش می‌شود دلالت‌ها و استلزامات و اقتضات اثبات مسئله در فقه و اصول و فقه تربیتی استنتاج شود.

در باب پیشینه پژوهش باید گفت حسب اطلاع طرح این مسئله و تأملات فرازین درباره نظام اولویت‌های تربیتی در این سطح کم‌سابقه است. در ادامه تلاش می‌شود مدعا («تربیت به مثابه امری مهم که شارع به ترک آن راضی نیست») در بخش اول تبارشناسی و مفهوم‌پردازی و در بخش دوم مدلل‌سازی شود.

تبارشناسی و مفهوم‌پردازی

برای نشان دادن درجه اولویت بسیار بالای برخی موضوعات، فقیهان از تعبیر «لایرضی الشارع بترکه» بهره می‌گیرند که عمدتاً بر دماء و فروج منطبق است. با جست‌وجوی بیشتر در کاربردهای فقها مشخص می‌شود که برای منظور فوق از تعبیر «الامور

المهمه» برای همان مصادیق نیز بهره می‌گیرند. در کنکاش‌های بیشتر مشخص می‌شود که ظاهراً این دو تعبیر اشاره به یک اصطلاح دارند و در مواردی نیز از ترکیب این دو (الامور المهمه التي لا یرضی الشارع بترکه) استفاده می‌کنند. ادامه جست‌وجوها نشان می‌دهد که مصادیق این اصطلاح محدود به موضوع دماء و فروج نیست. این نتیجه امکانی است برای بررسی این سؤال که آیا تربیت هم می‌تواند مشمول این اصطلاح باشد؟ در ادامه این تبارشناسی گزارش می‌شود.

تبارشناسی اصطلاح

مرحوم خوئی در شرح مسئله شماره ده کتاب عروه مبنی بر حرمت شرب نجس و جواز سقی آن به حیوان و اطفال دیدگاه عدم جواز سقی نجس به طفل (به خاطر اینکه لایرضی الشارع بوقوعه) را مطرح و نقد می‌کند و می‌گوید شرب نجس حتی برای مکلفان آن قدر نزد مولا مبغوضیت ندارد؛ برخلاف شرب خمر و زنا و لواط که حتی وقوعش را از اطفال راضی نیست (خوئی، ۱۴۱۸ الف: ۳۳۱ - ۳۳۲). همچنین نجس کردن مصحف و انتهاک آن (خوئی، ۱۴۱۸ الف: ۳۲۶) و نیز مخالفت قطعی با واجبات (خوئی، ۱۴۱۸ الف: ۳۹۵) را از موارد «لایرضی الشارع بفعله» می‌داند. ایشان در بحث شرط رجولیت در مرجعیت می‌گوید شارع راضی نیست که زن خود را مرجع سؤال و مراجعه مقلدان قرار دهد؛ همان‌گونه که امامت زن برای رجال را نپذیرفته چه برسد به شئون مرجعیت و مدیریت (خوئی، ۱۴۱۸ ب، ج ۱: ۱۸۸). همچنین در بحث اشتراط علمیت در قضاوت می‌گوید شارع راضی به قضاوت عامی (بی‌سواد) نیست (خوئی، ۱۴۱۸ ب، ج ۱: ۳۶۴). ایشان در مسئله مرگ مؤمن در کشتی می‌گوید حرمت میت مؤمن مانند احترام مؤمن زنده است و شارع به اهانت به جسد مؤمن (مثل احراق و اکل سباع و ...) راضی نیست (خوئی، ۱۴۱۸ ب، ج ۹: ۳۰۱). ایشان در بحث امامت اجذم و ابرص و محدود (حد خورده‌شده) می‌گویند که شارع به تصدی امامت جماعت کسی که نقص دارد راضی نیست (خوئی، ۱۴۱۸ ب، ج ۱۷: ۳۷۶).

مرحوم سبزواری در شرط عدالت قاضی و مفتی گفته که شارع راضی به تصدی فاسق برای این امور نیست (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۱: ۸۴). مرحوم خوانساری عمل به وصیت را به حدی مهم می‌داند که استبدال عمل از حاکم به عدول مؤمنین و حتی فساق را جایز می‌شمارد. زیرا عمل به وصیت و حفظ مال یتیم در شمار «لایرضی الشارع بترکه» است (خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۴: ۸۰) و همین سخن را در مورد رد مال غصب‌شده توسط صبی و مجنون می‌گوید که حاکم یا عدول یا غیر آن‌ها رد مال کنند. زیرا «لایرضی الشارع بترکه» (خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۵: ۲۰۸).

آیت‌الله سبحانی مسائل حسیبه را از «مالایرضی الشارع باهمالها و ترکهها» می‌داند؛ مانند قضا و محافظت مال صغیر و یتیم و ثغور مسلمین (سبحانی، ۱۴۱۵، ج ۳: ۵۳). آیت‌الله سیفی مازندرانی موارد زیر را از اموری می‌داند که لایرضی الشارع بترکه: ثبوت ولایت برای حاکم در امور حسیبه (سیفی مازندرانی، بی‌تا الف: ۲۱۰)، عمل به وقف توسط متولی / حاکم / مؤمنین (به خاطر ولایتی که در امور حسیبه دارند) (سیفی مازندرانی، بی‌تا ب: ۴۶۵)، امر به معروف و نهی از منکر و جهاد و دفاع از شریعت مقدسه (سیفی مازندرانی، ۱۴۱۵: ۲۱۳).

درباره کاربردهای اصطلاح «الامور المهمه» شایان ذکر اینکه مرحوم وحیدبهبهانی نماز را از امور مهم می‌داند. چون در هیچ حال و زمانی از انسان ساقط نمی‌شود (وحیدبهبهانی، ۱۴۲۴، ج ۳: ۳۵۱). مرحوم شیخ جواد تبریزی مصادیق زیادی را برای امور مهمه ذکر می‌کند؛ مثل حفظ نظام بلاد و مدیریت و امنیت و دفاع و منع نشر فساد (تبریزی، ۱۴۲۶: ۱۵۷).

درباره استعمال ترکیبی این دو اصطلاح، مرحوم منتظری در موارد متعدد اصطلاح «لایرضی الشارع» را بعد از کلیدواژه «الامور المهمه» به کار برده و مواردی چون دماء، فروج، اموال و حفظ نظام و کیان مسلمین را به مصادیق این اصطلاح افزوده است. (منتظری، ۱۴۱۵، ج ۲: ۲۸) همچنین فصل خصومات و تصرف اموال غیب و قُصْر و دفاع از حوزه اسلام (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۱: ۴۵۸) را اضافه کرده و ولایت (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۱: ۵۶۰) و نیز استهلال و اعلام عید و حج را (منتظری، بی‌تا: ۴۳۱) به فهرست مصادیق اصطلاح «لایرضی الشارع» افزوده است. همچنین ایشان تقویت شرک و اعانه ظلم و قتل را از موارد «لایرضی الشارع بوقوعها» برشمرده است (منتظری، بی‌تا: ۳۸۴). همچنین مرحوم بروجردی فصل خصومات و تصرف در اموال غیب و قُصْر و دفاع از حوزه اسلام را از امور مهمه می‌داند که «لایرضی الشارع باهمالها» (بروجردی، ۱۴۱۶: ۷۸). آیت‌الله سیفی مازندرانی خمس را از امور مهمه که «لایرضی الشارع باهماله» می‌داند که مال منصب امام و نایبش، یعنی ولی فقیه، است (سیفی مازندرانی، ۱۴۱۷: ۳۸۰).

درباره کاربرد این اصطلاح در کتب اصولی شایان ذکر است که «الامور المهمه/ الهامه التي لايرضى الشارع بتركه/ فعله» بیشتر از منظر لزوم احتیاط در موارد دماء و فروج مورد توجه بوده است. شیخ اعظم انصاری در بحث برائت و شک در تکلیف و شبهات موضوعیه بر این باور است که رجحان احتیاط مورد تأیید عقل و نقل است؛ اما احتیاط در تمام شبهات موضوعیه تحریمیه موجب اختلال نظام زندگی است و برای تشخیص حسن احتیاط در موضوعات مختلف چند راه وجود دارد. یکی از راهها این است که به درجه اهمیت مُحتمل نگریسته شود و اگر از موضوعاتی که نزد شارع از امور مهمه است؛ مانند دماء و فروج و نیز مطلق حقوق الناس (در مقایسه با حقوق الله) باشد، باید احتیاط شود و در غیر چنین موضوعات مشکوکی، احتیاط حُسن ندارد (انصاری، ۱۴۱۶، ج ۱: ۳۷۶).

شهید صدر در بحث قاعده قبح عقاب بلابیان می‌گوید این قاعده مختص احکام مشکوکی است که بر فرض ثبوتش درجه اهمیتش را نمی‌دانیم و در مواردی که می‌دانیم شارع به تزییع آن راضی نیست، مشمول قاعده قبح عقاب بلابیان و مجرای اصل برائت نمی‌باشد و بلکه مجرای احتیاط است (صدر، ۱۴۱۸، ج ۲: ۵۴).

مفهوم بردازی مدعا

بعد از تبارشناسی اصطلاح «الامور المهمه التي لايرضى الشارع بتركه»، برای تبیین مدعای نوشتار حاضر («تربیت به مثابه امور مهم که شارع به ترک آن راضی نیست») ذکر چند نکته لازم است:

۱. بعد از تبارشناسی کاربردهای اصطلاحی این مفاهیم، وقتی می‌بینیم که مصادیق در دماء و فروج معدود و محدود نیست معنایش این است که کارکرد این اصطلاح اندکی از هدفش یعنی تعیین «اهم المهمات در فقه» خارج شده است. اما کبرویاً ترسیم سلسله مراتبی از احکام و ارزش‌های شرعی ممتنع نیست. آنچه به بحث حاضر مرتبط است این است که در نوشتار حاضر فرضیه ما این است که در مجموعه احکام اجتماعی و فرهنگی تربیت در قله است؛ به نحوی که «لايرضى الشارع بتركه» و این ویژگی در واقع «وضعیت فرانهادی تربیت» را ترسیم می‌کند.
۲. منظور از عدم رضایت شارع و اهتمام وی این است که شارع به هیچ‌وجه به ترک تربیت راضی نیست. نتیجه این سخن این است که «تربیت واجب» در محدوده الزامیات مد نظر است. بنابراین فرضیه / مدعا این‌گونه اصلاح می‌شود: «تربیت واجب از امور مهمه است که شارع به ترک و اهمال آن راضی نیست».
۳. کدام ساحت از ساحت تربیتی مد نظر این مدعا است؟ در پاسخ باید گفت قدر متیقن از مفهوم تربیت مد نظر است و تربیت دینی شامل تربیت اعتقادی، تربیت اخلاقی، و تربیت عبادی در قلمرو الزامیات (یعنی عقاید واجب الاعتقاد، اخلاقیات واجب التخلُّق، احکام عبادی واجب الامتثال) مراد است.
۴. منظور از تربیت در بحث حاضر مفهومی اعم از مفاهیمی چون هدایت، تعلیم، ارشاد، انذار، امر به معروف، نهی از منکر، و مانند آن است که در واقع روش‌های تربیت به شمار می‌روند. به عبارت دیگر، تربیت در معنای مقسمی خود مد نظر است.

ادله مدعا

این بخش عهده‌دار سؤال دوم پژوهش است که آیا تربیت به مثابه امری مهم است که شارع به ترک آن راضی نیست؟ چه ادله‌ای آن را تأیید می‌کنند؟

گفتنی است، به دلیل نوپا بودن مسئله، معیارهای کشف اینکه یک امری در نظام رتبه‌بندی و ارزش‌گذاری شریعت از «امور مهمه که لايرضى الشارع بتركه» می‌باشد، هنوز به‌خوبی در دانش فقه منقح نشده است و نوشتار حاضر گامی کوچک در این زمینه است. جابه‌جایی ارزش‌ها و وارونه‌پوشی پوستین دینداری در زمان‌های مختلف و به‌ویژه در عصر حاضر ناشی از این نقص در کشف و استنباط و صورت‌بندی و سپس ترویج و گفتمان‌سازی «نظام اولویتهای اسلام» است.

در این مجال به دو روش برهان اُنّی و لَمّی درصدد کشف و اثبات مدعای «تربیت به مثابه امری مهم که شارع به ترک آن راضی نیست» هستیم. در روش برهان اُنّی با مراجعه به آیات و روایات درصدد گردآوری شواهد هستیم که شریعت مقدس تربیت را در قله ارزش‌ها/ احکام و به نحوی مهم می‌داند که لايرضى بتركه. در روش برهان اُنّی برآنیم تا شواهدی از کتب فقهی و فتاوا و احکامی که نشان‌دهنده اهتمام شارع به تربیت باشند، به نحوی که لايرضى بتركه، را گردآوری کنیم. در این مجال به دلیل نوپا

بودن این بحث ممکن است تصریحی از فقها بر این مدعا که تربیت از امور مهم است که شارع به ترکش راضی نیست یافت نشود. اما ممکن است شواهدی یافت شود؛ مثلاً اگر شارع با تخفیف در حالات یک کار (مثلاً اقامه نماز به صورت قائم، جالس، خوابیده، ایماهی، اضطراری، و غیره با وضو یا جبیره یا تیمم) اصل انجام دادن آن را واجب می‌داند نشان از ضریب اهمیتش دارد یا اگر شارع در طول زمان بر تکلیفی تأکید می‌کند نشان‌دهنده ضریب اهمیت استمرار آن است. در ادامه شواهد مدعا (تربیت به مثابه امری مهم که شارع به ترکش راضی نیست) اقامه می‌شود.

دلیل ۱. تربیت، هدف ارسال رسل و انزال کتب

اولین استدلال این‌گونه تقریر می‌شود: هدف بعثت تعلیم و تزکیه و هدایت است و به قرینه عقلی و دلالت التزامی «لا یرضی الشارع بترک التریبه و الهدایه». چون نقض غرض عقلاً قبیح است.

توضیح آنکه در آیات و روایات متعدد هدف ارسال رسل و انزال کتب تلاوت، تعلیم، تزکیه، هدایت، تبشیر، انذار، و ... معرفی شده است. در این مقاله تربیت به معنای مقسمی مد نظر است و به همه این واژگان تربیت اطلاق می‌کنیم. در ادامه به برخی از آیات یادشده اشاره می‌شود.

در سه آیه شریفه هدف ارسال رسل تلاوت آیات، تزکیه، تعلیم کتاب و حکمت و تعلیم نادانسته‌ها بیان شده است که بدین قرار است: «کَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ.» (بقره/ ۱۵۱)، «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ.» (جمعه/ ۲)، «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ.» (آل عمران/ ۱۶۴).

در آیات دیگر هدایت و انقاذ از ولایت طاغوت (نحل/ ۳۶)، اخراج از تاریکی‌ها به نور و هدایت به صراط مستقیم (ابراهیم/ ۱ و ۵؛ مائده/ ۱۶)، تبیین (مائده/ ۱۵)، هدایت به سبیل السلام (مائده/ ۱۶)، انذار و تبشیر (بقره/ ۲۱۴)، روایت آیات (قصه) (اعراف/ ۳۵)، برداشتن غل و زنجیر ضلالت (اعراف/ ۱۵۷) به عنوان هدف ارسال رسل و انزال کتب بیان شده است.

دلیل ۲. تربیت، رسالت حکومت هادی

دلیل دوم این‌گونه تقریر می‌شود که هدایت/ تربیت فلسفه یا وظیفه اصلی حکومت اسلامی است. پس شارع به ترک آن راضی نیست؛ به‌خصوص با پذیرش نظریه ولایت فقیه.

روشن است در این تقریر حکومت به عنوان بزرگ‌ترین تکلیف شرعی معیناً به هدایت‌گری شده که نشان‌دهنده این است که هدایت/ تربیت در شریعت اسلامی «اهم المهّمات» است؛ به نحوی که اهمال و ترک آن موجب نقض غرض است و شارع بدان راضی نیست. توضیح آنکه برآیند بررسی ادله لفظی و لّبی در این باره این است که حاکمیت نسبت به مردم به نحو وجوبی و استحقابی مکلف به تکالیف زیر است؛ نصیحت، تعلیم و تأدیب مردم، احیاء و تقویت سنت‌ها و فرهنگ‌های نیکو و مقابله با سنت‌ها و فرهنگ‌های گمراه‌کننده، استمرار سنت‌ها و فرهنگ‌های اسلامی و مطلوب نیک، آموزش حدود اسلام و ایمان، و نیز ترویج فرهنگ‌سازی و اجرای معارف اسلام^۵ در سپهر جامعه، و در یک کلام اقدام به تربیت و هدایت در سطح فرهنگ عمومی و در قبال همه توده‌های مردم که شامل تربیت رسمی، تربیت نیمه‌رسمی، و تربیت غیر رسمی است.

۱. مانند خطبه ۳۴: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالْصِّحَّةُ لَكُمْ وَ تَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيَّكُمْ وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا وَ أَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالتَّبِيعَةِ وَ النَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَغِيبِ وَ الْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ وَ الطَّاعَةُ حِينَ أَمُرُكُمْ.» (سیدرضی، ۱۴۱۴: ۷۹).

۲. مانند: «فَاعْلَمُ أَنْ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ عَادِلٌ هُدًى وَ هَدًى فَأَقَامَ سُنَّةً مَّعْلُومَةً وَ أَمَاتَ بَدْعَةً مَّجْهُولَةً وَ إِنْ السُّنَنَ لَنَبِيْرَةٍ لَهَا أَعْلَامٌ وَ إِنْ الْبِدْعَ لظَاهِرَةٌ لَهَا أَعْلَامٌ وَ إِنْ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَ ضَلَّ بِهِ فَأَمَاتَ سُنَّةً مَّأخُوْدَةً وَ أَحْيَا بَدْعَةً مَّتْرُوْكَةً.» (سیدرضی، ۱۴۱۴: ۲۳۵).

۳. نامه ۵۳: «وَ لَا تَنْقُضْ سُنَّةَ صَالِحَةٍ عَمَلٍ بِهَا صُوْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ اجْتَمَعَتْ بِهَا الْأَلْفَةُ وَ صَلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ وَ لَا تَحْدِثَنَّ سُنَّةً تَضُرُّ بِشَيْءٍ مِنْ مَّاضِي تِلْكَ السُّنَنِ فَيَكُوْنَ الْأَجْرُ لِمَنْ سَنَهَا وَ الْوِزْرُ عَلَيْكَ بِمَا نَقَضْتَ مِنْهَا.» (سیدرضی، ۱۴۱۴: ۴۳۱).

۴. «علی الامام ان یعلم اهل ولايته حدود الاسلام و الايمان.» (آمدی، ۱۴۱۰: ۴۵۳).

۵. نامه ۶۷ به فرماندار مکه قثم بن عباس: «أَمَّا بَعْدُ فَأَقِمِ لِلنَّاسِ الْحَجَّ وَ ذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ وَ اجْلِسْ لَهُمُ الْعَصْرَيْنِ فَأَقْتِ الْمُسْتَفْتِيَّ وَ عَلِّمِ الْجَاهِلَ وَ ذَاكِرِ الْعَالِمَ وَ لَا يَكُنْ

نامه امام علی (ع) به مالک اشتر با توجه به امکان تصحیح سند آن دلالت تمامی در بحث حاضر دارد. حضرت (ع) می‌فرماید: «هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَالِكِ بْنِ الْحَارِثِ الْأَشْترِ فِي عَهْدِهِ إِلَيْهِ حِينَ وُلِّاهُ مِصرَ جَبَايَةَ خَرَاجِهَا وَ جِهَادَ عَدُوِّهَا وَ اسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا وَ عِمَارَةَ بِلَادِهَا.» (سیدرضی، ۱۴۱۴: ۴۲۷). استصلاح هر نوع اقدام اصلاحی است که اقدامات هدفمند آموزشی و تربیتی بارزترین مصادیق آن است. به نظر می‌رسد ظهور ماده امر بر وجوب بر اطلاق استصلاح مقدم است و در نتیجه باید گستره شمول استصلاح را به الزامیات محدود کرد و در نتیجه سالم‌سازی و استصلاح جامعه در قلمرو «تربیت اعتقادی، عبادی، اخلاقی واجب» بر حاکم واجب است.

این برداشت در وصایای نبی مکرم (ص) به معاذ هنگام انتصابش به حکومت یمن^۱، عهد به عمر بن حزم حین انتصابش به ولایت قبیله بنی الحادث یمن^۲، و هنگام انتصاب عتاب بن اسید بر مکه^۳ تأیید می‌شود. ملاحظه می‌شود که انگاره «حکومت هادی» مورد تأیید است و تربیت بر حاکمیت در دایره الزامیات واجب و در دایره غیر الزامیات مستحب است.

دلیل ۳. تربیت، تکلیفی طولی

سومین دلیل بر مدعا این‌گونه تقریر می‌شود: تربیت در شریعت مورد اهتمام است به نحوی که شارع به صورت طولی و اولایی برای آن متولیان و متصدیانی تعیین کرده است.

توضیح آنکه اگر شارع مکلف و متولی کاری را در شرایط اضطراری و فقدان و ترک مکلف اصلی تعیین می‌کند نشان‌دهنده ضریب اهمیت نزد شارع است؛ مثل تعیین ولی، نائب، حاکم، عدول مؤمنین، یا عاقله در تأدیه دیون. در مورد تربیت کودکان جامعه نیز شریعت اسلامی ولایت‌های طولی در نظر گرفته تا به هیچ وجه تربیت و هدایت کودکان بر زمین نماند و مورد اهمال قرار نگیرد.

از باب مرزگذاری استدلال حاضر (شماره ۳) با دیگر ادله باید گفت «ولایت طولی در تربیت» در این دلیل شرح داده می‌شود. اما ولایت حاکم بر بی‌سرپرستان به دلیل اهمیت «از باب ذکر خاص بعد از عام» در دلیل ۴ و همچنین «ولایت عرضی در تربیت» نیز در استدلال ۵ مطرح می‌شود.

توضیح آنکه ولایت بر صغار به صورت ترتبی شامل ولایت پدران، اجداد، وصی، مولی، وکیل، حاکم (و قاضی و عدول مؤمنین) است. این ولایت و نفوذ شامل ولایت بر اموال و حقوق و نفوس و تزویج است. ولایت مولی و سید به دلیل عدم مصداقیت برده‌داری و نیز ولایت وصی و وکیل به دلیل محدودیتش در دایره وکالت و وصایت در اینجا بحث نمی‌شود. در ادامه شواهدی از دیدگاه‌های فقها در ولایت آبا و اجداد و ولایت حاکم و در ذیلش ولایت قاضی و عدول ارائه می‌شود.

پدر و جد پدری بر نکاح صغار ولایت دارند (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۹: ۱۷۲). این ولایت مورد قبول فقهای معاصر نیز هست (گروهی از حاشیه‌نگاران، ۱۴۱۹، ج ۵: ۶۲۳). این ولایت از قطعیات و ضروریات فقه است و مورد اختلاف فقها نیست و برخی بر آن ادعای اجماع کرده‌اند (حلی، ۱۴۱۰، ج ۲: ۵۶۰؛ علامه حلی، ۱۳۸۸: ۵۸۶ - ۵۸۷؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴، ج ۱۲: ۹۲؛ حائری، بی‌تا، ج ۶: ۳۸۵).

همچنین پدر و جد پدری بر اموال صغار ولایت دارند و در این ولایت و حق تصرف نیز اختلافی نیست. ولایت طولی در اموال و نفوس صغار به صورت اولایی و با فقدان ولی طبقه قبل ایجاد می‌شود (خمینی، بی‌تا، ج ۲: ۱۴). شیخ یوسف بحرانی ترتیب اولیا و ولایت طولی بر صغار را این‌گونه می‌نویسد: «الأولیاء هم سته علی ما ذکره الأصحاب و سبعة علی ما یستفاد من

لَكَ إِلَى النَّاسِ سَبِيلٌ إِلَّا لِسَانَكَ وَ...» (سیدرضی، ۱۴۱۴: ۴۵۷)؛ «وَ لَكُمْ عَلَيْنَا الْعَمَلُ بِكِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَ [سُنَّةِ رَسُولِهِ] سِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ الْقِيَامُ بِحَقِّهِ وَ النَّعْشُ لِسُنَّتِهِ.» (سیدرضی، ۱۴۱۴: ۲۴۴).

۱. «يَا مُعَاذُ عَلَّمَهُمُ كِتَابَ اللَّهِ وَ أَحْسِنُ أَدَبَهُمْ عَلَى الْأَخْلَاقِ الصَّالِحَةِ.» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۴: ۱۲۷).

۲. «... امره أن يأخذ الحق كما أمره و أن يبشر الناس بالخير و يأمرهم به و يعلم الناس القرآن و يفقههم فيه و ينهى الناس ... و يبشر الناس بالجنة و بعلمها و ينذر الناس النار و عملها و يستأنف الناس حتى يفقهوا في الدين و يعلم الناس معالم الحج و سننه و فرائضه.» (احمدی میانجی، ۱۴۱۹، ج ۲: ۵۱۹).

۳. «... فَوْضَ إِلَيْهِ تَنْبِيَهُ غَافِلِكُمْ وَ تَعْلِيمَ جَاهِلِكُمْ وَ تَقْوِيمَ أَوْدٍ مُضْطَرِبِكُمْ وَ تَأْدِيبَ مَنْ زَالَ عَنْ أَدَبِ اللَّهِ مِنْكُمْ.» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۱: ۱۲۳).

الأخبار - و به صرّحوا أيضاً فی غیر هذا الموضوع- الأب و الجدّ له- لا الأم- و الوصى من أحدهما- على من لهما الولاية عليه- و الوكيل من المالك أو ممن له الولاية و الحاكم الشرعى حيث فقد الأربعة المتقدّمة و أمينه؛ و هو المنصوب من قبله لذلك أو لما هو أعمّ و عدول المؤمنین مع تعدّد الحاكم أو تعدّد الوصول إليه.» (بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۱۸: ۴۰۳).

در مورد ولایت حاکم و فقیه جامع شرایط بر اموال و نفوس صغار (و اصطلاحاً غیب و قُصْر) نیز اختلافی وجود ندارد. البته در مورد جواز تصرفش از باب نیابت عامه فقیه از امام معصوم^(ع) که قول مشهور است یا جواز تصرف از باب شأن قضاء یا از باب امور حسی اختلاف است که نقشی در بحث حاضر ندارد.

شهید ثانی در این باره چنین می‌نگارد: «إنّ الامور المفتقرة إلى الولاية إمّا أن تكون أطفالاً، أو وصایا و حقوقاً و ديوناً. فإن كان الأوّل فالولاية فيهم لأبيهم، ثمّ لجدّه لأبيهم، ثمّ لمن يليه من الأجداد على ترتيب الولاية، الأقرب منهم إلى الميّت فالأقرب، فإن عدم الجميع فوصى الأب، ثمّ وصى الجدّ و هكذا، فإنّ عدم الجميع فالحاكم، و الولاية في الباقي غير الأطفال للوصى ثمّ الحاكم، و المراد به السلطان العادل، أو نائبه الخاص أو العامّ مع تعدّد الأوّلين؛ و هو الفقيه الجامع لشرائط الفتوى العادل. و إنّما كان حاكماً عاماً لأنّه منصوب من قبل الإمام لا بخصوص ذلك الشخص، بل بعموم قولهم عليهم السلام: انظروا إلى من كان منكم قد روى حديثنا.» (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۶: ۲۶۴ - ۲۶۵).

این ولایت تربّی حاکم بر صغار (و اصطلاحاً غیب و قُصْر) را متأخرین و متأخر المتأخرین و معاصرین هم گفته‌اند (محقق کرکی، ۱۴۱۴، ج ۴: ۸۵؛ بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۱۸: ۳۲۲؛ گروهی از حاشیه‌نگاران، ۱۴۱۹، ج ۵: ۶۲۳ و ۶۷۳ - ۶۷۵). ولایت قاضی و جواز تصرف در اموال غیب و قُصْر از شئون قضاوت است و مشروط به حفظ مصلحت است. مرحوم آقاضیاء چنین می‌نگارد: «قال الفقهاء^(رض): من مسؤولیة مقام القضاء، القيام بالحکم بين الناس و فصل خصوماتهم، و تعقيب المجرمين ... و هكذا النظر في القسمة و نصب القیم على الأوقاف العامّة و الأيتام و القصر ...» (عراقی، بی تا: ۲۴۰ و ۱۸).

همچنین در مورد ولایت عدول مؤمنین (یا تعابیری دیگر در کتب فقهی مانند «ولایه المومنین»، «الامین»، «جماعه من المسلمین») بر اموال (و نفوس) صغار (ایتام) بحثی نیست. البته این ولایت در طول و پس از فقدان ولایت حاکم و فقیه جامع شرایط است. همچنین این ولایت دائرمدار رعایت مصلحت و غیظه کودک است.

آیت‌الله خوبی در این باره چنین می‌نگارد: «و الظاهر أنّ الذی یستفاد من الروایات هو جواز ولاية عدول المؤمنین فی خصوص مال الیتیم توسعهً و لو مع التمكن من الإذن من الإمام أو الفقیه؛ إذ العادة جاریة بعدم التمكن فی جميع النقاط حتّى القرى.» (خویی، بی تا، ج ۵: ۶۲ - ۶۳). البته در مورد طولیت ولایت عدول مؤمنین از ولایت حاکم یا استقلال آن دیدگاهی دیگر مبنی بر استقلال وجود دارد. شیخ اعظم انصاری چنین می‌نگارد: «ثمّ إنّّه حیث ثبت جواز تصرف المؤمنین، فالظاهر أنّه على وجه التکلیف الوجوبی أو الندبی، لا على وجه النيابة من حاکم الشرع فضلاً عن کونه على وجه النصب من الإمام علیه السلام، فمجرد وضع العدل یده على مال یتیم لا یوجب منع الآخر و مزاحمته بالبیع و نحوه- إلى أنّ قال: - و بالجملة: فالظاهر أنّ حکم عدول المؤمنین لا یزید عن حکم الأب و الجدّ، من حیث جواز التصرف لكلّ منهما ما لم يتصرف الآخر.» (انصاری، ۱۴۱۱: ۹۲).

خلاصه آنکه اقوال فقها در ولایت آباء، اجداد، حاکم، قاضی، و عدول مؤمنین در اموال و تزویج و نهایتاً حقوق و نفوس است. ولایت آباء شامل حضانت و رضاع و نفقه هم هست که بر تربیت جسمانی و تربیت در دائرة اولیات حیات کودک (اعم از نیازهای جسمی و روحی و اخلاقی و اجتماعی) است که بر تربیت به معنای تربیت دینی (شامل تربیت اعتقادی، عبادی، اخلاقی) و سطح قدر متیقن از «تربیت واجب» منطبق است.

به نظر می‌رسد ولایت طولی حاکم (و سپس قاضی و عدول) نیز به تنقیح مناظ و طریق اولویت (از ولایت بر اموال تا ولایت بر هدایت/ تربیت/ سعادت) شامل ولایت و مسئولیت در قبایل تربیت دینی صغار ایتام (شامل تربیت واجب در ساحات تربیت اعتقادی، عبادی، اخلاقی) نیز می‌شود.

ملاحظه می‌شود که استدلال پیش رو (شماره ۳) ولایت طولی را در دوران خردسالی (صغارت) برای آباء و اجداد و برای حاکم (و قاضی و عدول) بر ایتام و شرایط فقدان آباء و اجداد ثابت می‌کند و این انگاره را اثبات می‌کند که «تربیت تکلیفی طولی است و از امور مهمه است که شارع به ترک آن راضی نیست».

دلیل ۴. تربیت ایتمام، وظیفه حاکم

دلیل چهارم را می‌توان این‌گونه تقریر کرد: تربیت مورد اهتمام شریعت است، به نحوی که برای کودکان بی‌سرپرست و بدسرپرست نیز اهمال نمی‌شود و حاکمیت دست‌کم از باب امور حسیبه مکلف به تربیت آنان است. توضیح آنکه بنا بر عدم پذیرش نظریه ولایت عامه فقیه دست‌کم تربیت ایتمام از باب امور حسیبه بر عهده حاکم است. این ولایت را در دلیل شماره ۳ به تفصیل توضیح دادیم و در اینجا اطلاع نمی‌شود. وجه تفکیک دلیل حاضر (شماره ۴) از دلیل شماره ۳ در تربیت بخشی از جامعه است به نام کودکان بی‌سرپرست و بدسرپرست و کودکان سرراهی (که محدود به ایتمام نیست). در منابع فقهی، ولایت حاکم بر صغار و ایتمام مورد اختلاف و اشکال نیست (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۶: ۱۰۳). بنا بر استدلال حاضر، شریعت اسلامی به افراد و اقشار مغفول جامعه، که به لحاظ سرپرستی دچار محرومیت هستند و عدم مراقبت از آنان در ابعاد بهداشتی و سلامت جسم و جان و فرهنگ و آداب خطرات و آسیب‌های فراوانی را به دنبال دارد، نیز بی‌توجه نیست و راضی به ترک تربیت آنان نیست.

دلیل ۵. تربیت، تکلیفی عرضی

تقریر دلیل پنجم بدین شرح است که وجود تکالیف تربیتی عرضی نشان‌دهنده ضریب اهتمام شارع به تربیت است، به نحوی که به صورت هم‌زمان خانواده، حاکمیت، مردم، عالمان به صورت وجوبی و ندبی مکلف به تربیت‌اند و این میزان از اهتمام به تربیت نشانگر این است که تربیت نزد شارع از امور مهمه است که به ترک و اهمال آن راضی نیست. توضیح آنکه فرضیه «ولایت عرضی در تربیت» برای والد، حاکم، عالم، و توده‌های مردم به صورت هم‌زمان و در عرض یک‌دیگر (و نه در طول) را می‌توان این‌گونه اثبات کرد:

الف) در استدلال شماره ۱ و ۲ نوشتار حاضر دیدیم که حکومت اسلامی نسبت به مردم به نحو استحبابی و وجوبی مکلف به نصیحت، تعلیم و تادیب، هدایت، احیای فرهنگ و سنت‌های نیکو، مبارزه با فرهنگ و سنت‌های ضاله، تعلیم اسلام و ایمان و در یک کلام تربیت است. این سخن با تضاعف و آکدیت تکلیف بر حاکم (از باب فقیه و عالم بودن) مؤکد خواهد شد. همچنین وجوب تربیت بر حاکمیت در قلمرو الزامیات (عقاید، اخلاق، اخلاق واجب) واجب و در قلمرو غیر الزامیات مستحب است.

ب) تربیت بر خانواده از باب آیه وقایه (تحریم / ۶) و رساله الحقوق (صدوق، ۱۴۱۳: ۶۲۲) در محدوده تربیت اعتقادی و عبادی و اخلاقی در قلمرو الزامیات (واجب التحصیل) واجب است.

ج) در مورد تکلیف عرضی عالمان دینی می‌توان گفت بنا بر بررسی‌ها امر به معروف و نهی از منکر، ارشاد جاهل در احکام الزامی، دعوت دیگران به خیرهای الزامی بر عالمان واجب کفایی است. همچنین کتمان حقیقت و عدم اظهار علم بر عالمان حرام است. احیای معنوی و علمی مردم (در قلمرو احکام، عقاید، اخلاقیات الزامی) و مبارزه با گمراهی‌ها و بدعت‌ها در جامعه بر آنان واجب است. همچنان که هر نوع اقدام آموزشی از باب تعلیم خیر، بذل علم، تعلیم باب هدایت، آموزش علم نافع بر آنان استحباب دارد (موسوی، ۱۴۰۴).

د) همچنین در مورد تکالیف تربیتی توده‌های مردم (بدون تلبس به لباس پدری، حاکمیت، عالم بودن) طبق بررسی‌های مفصل، می‌توان گفت تربیت و هدایت دیگران بر توده‌های مردم از باب اعانه بر نیکی‌ها، احسان، نصیح، تواصل، استصلاح هم‌کیشان مستحب است (موسوی، ۱۴۰۴).

شواهد فوق تربیت را به صورت تکلیفی عرضی بر عهده مکلفان می‌نهد و نشان از آن دارد که در شریعت تربیت امری مهم است که شارع به ترک و اهمال آن راضی نیست.

دلیل ۶. تربیت، به مثابه امور حسیبی

استدلال ششم این‌گونه تقریر می‌شود: بنا بر عدم قول به نظریه حکومت هادی و نظریه ولایت فقیه - دلیل ۲ - و نیز بنا بر عدم قبول ولایت طولی - دلیل ۳ - و نیز بنا بر عدم توجه به دلیل ۴ که صرفاً در مورد تربیت کودکان بی‌سرپرست است می‌توان

گفت تربیت از امور حسیه (به عنوان مصداقی از امر به معروف و نهی از منکر) است و در تعریف امور حسیه اهتمام شارع و عدم رضایت به ترک آن تصریح شده است (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۲: ۶۶۵).

مدعی دلیل پیش رو این است که بنا بر قول به امور حسیه عام که شأن فقیه جامع الشرایط است تربیت (از باب مصداقیّتش برای امر به معروف و نهی از منکر) مشمول امور حسیه (به معنای دخالت و نفوذ حداقلی فقیه در امور مهمه) است. اما بنا بر قول به امور حسیه خاص (معدود در مواردی خاص) تربیت مشمول این دلیل نیست.

توضیح آنکه امور حسیه یا امور حسیی اجمالاً به معنای کارهایی است که دارای مصلحت عمومی است و شارع به اهمال آن راضی نیست (نراقی، ۱۴۱۷: ۵۳۶؛ مراغی، ۱۴۱۷، ج ۲: ۵۷۱؛ غروی، ۱۴۱۰: ۴۲۲). در کاربردهای فقها دو اصطلاح عام و خاص در این باره دیده می‌شود. در اصطلاح خاص به معنای کارهایی است که شارع متصدی خاص یا عامی برای آن تعیین نکرده مثل ولایت بر اموال فُصّر و غُیّب و مجانین و موقوفه‌های بی‌متولی یا وصیت بدون وصی یا مصرف خمس (نراقی، ۱۴۱۷؛ مراغی، ۱۴۱۷؛ غروی، ۱۴۱۰). اصطلاح عام امور حسیی هر کاری است شارع به ترک و اهمال آن راضی نیست؛ خواه متصدی خاص (مانند امام برای جهاد ابتدایی) یا عام (مانند فقیه جامع الشرایط برای قضاوت و مکلف عالم برای امر به معروف و نهی از منکر) برای آن تعیین شده باشد یا متولی برای آن تعیین نشده باشد (خمینی، ۱۴۲۱، ۴۹۷ - ۴۹۸).

در دلیل شماره ۴ در واقع به اصطلاح خاص آن اشاره کردیم؛ اما در دلیل پیش رو (استدلال شماره ۶) در واقع به اصطلاح عام امور حسیی تمسک می‌کنیم؛ به این معنا که وقتی امر به معروف و نهی از منکر از امور حسیی (به اصطلاح عام) است که شارع به ترک آن راضی نیست تربیت از باب مصداقیّت یا مقدمیت برای امر به معروف و نهی از منکر مشمول امور حسیی است و بر فقیه جامع الشرایط تولی و تصدی آن واجب است یا از باب تنقیح مناط. در ادبیات فقه اهل سنت نیز در یک تعریف حسیه به امر به معروف هنگام ترک معروف و نهی از منکر هنگام فعل حرام تعریف شده است (وزارت الاوقاف، ۱۴۰۴، ج ۱۷: ۲۲۳).

تقریر فوق بنا بر معنای مضیق امر به معروف و نهی از منکر بود (یعنی نهی از منکرات در آستانه وقوع). اما اگر معنای عام‌تر امر به معروف و نهی از منکر (یعنی امر و نهی و گسترش و زمینه‌سازی همه الزامات و نه تنها در آستانه ترک واجب یا فعل حرام) را اخذ کنیم تربیت مساوق امر به معروف و نهی از منکر و مشمول امور حسیه خواهد بود.

در تأیید دلیل پیش رو (دلیل ۶) حضرت امام خمینی حفظ جواناتان از انحراف از اسلام و مقابله با تبلیغات ضد اسلامی را از «واضح‌ترین امور حسیی» می‌خواند که شارع به اهمال آن راضی نیست (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۲: ۶۶۵).

نتیجه

مسئله نوشتار حاضر عبارت بود از تبارشناسی، مفهوم‌پردازی، و مدلل‌سازی این مدعا که «تربیت به مثابه امری مهم است که شارع به ترک آن راضی نیست». در پاسخ به سؤال اول (تبارشناسی اصطلاح) این نتیجه حاصل شد که تعبیر «لایرضی الشارع بترکه» و «الامور المهمه» گاهی به صورت ترکیبی هم به کار می‌رود و دایره مصادیق آن صرفاً به دماء و فروج و عرض هم محدود نیست.

در پاسخ به سؤال دوم (مفهوم‌پردازی مدعا) این نتیجه حاصل شد که مدعا («تربیت به مثابه امور مهم که شارع به ترک آن راضی نیست») به «وضعیت فرانهادی تربیت» اشاره دارد. در این تعبیر «تربیت واجب» مراد است؛ همچنان که قدر متیقن از مفهوم و ساحات تربیت (یعنی تربیت دینی شامل تربیت اعتقادی، تربیت اخلاقی، تربیت عبادی در قلمرو الزامات) مد نظر است. نیز منظور از تربیت معنای مقسمی آن است که اعم است از هدایت، تعلیم، ارشاد، انداز، امر و نهی و ...

در پاسخ به سؤال سوم (مدلل‌سازی) نتایج ادله ششگانه به شرح زیر است:

دلیل ۱ و ۲ «تربیت واجب» در همه ساحات و همه سنین از «امور مهمه است که شارع به ترک آن راضی نیست».

دلیل ۳ و ۴ «تربیت واجب» برای خردسالان بی‌سرپرست و بدسرپرست از «امور مهمه است که شارع به ترک آن راضی

نیست».

دلیل ۵ اهتمام شارع به تربیت به صورت هم‌زمان به صورت وجوبی و استحبابی بر خانواده، حاکمیت، مردم و عالمان است و تربیت را در مطلق ساحات و همه سنین از «امور مهمه می‌داند که شارع به ترک آن راضی نیست».

دلیل ۶ تربیت از باب امور حسبی و از باب امر به معروف و نهی از منکر به معنای مقسمی (که مساوق تربیت مقسمی است) از «امور مهمه است که شارع به ترک آن راضی نیست».

هرچند طرح مدعی نوشتار حاضر کم‌سابقه است، در کلمات فقها دارای مؤیداتی است که نتیجه پژوهش حاضر را تأیید می‌کند. امام خمینی حفظ‌جوانان از انحراف و منع تبلیغات ضد اسلامی و مانند آن را از واضح‌ترین امور حسبی که شارع به ترک آن راضی نیست می‌داند (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۲: ۶۶۵). همچنین مرحوم تبریزی «منع نشر فساد» را در شمار «الامور المهمه» در بحث امور حسبه و وظایف حاکم برمی‌شمارد که در واقع بر تربیت به معنای عام منطبق است (تبریزی، ۱۴۲۶: ۱۵۷). همچنین در تحقیقات معاصران نظر موافق مبنی بر اینکه تربیت در شریعت اسلامی از اموری مهمی است که شارع به ترک آن راضی نیست دیده می‌شود (شیرازی و همکاران، ۱۴۲۹، ج ۳: ۳۴۰ و ۳۴۸ و ۳۵۳).

در پایان برخی از لوازم و دلالت‌های اینکه «تربیت را از اموری بدانیم که شارع به ترک آن راضی نیست» ارائه می‌شود:
نکته ۱. اثبات این مدعا («تربیت به مثابه امر مهم که شارع به ترک آن راضی نیست») بدین معناست که در گستره شریعت یکی از «اهم المهمات» در احکام فرهنگی / اجتماعی عبارت است از تربیت.

نکته ۲. یکی از لوازم این مدعا لزوم احتیاط در تربیت است. همان‌طور که در صفحات پیشین گفتیم در شبهات موضوعیه مجرای احتیاط است نه براءت. همچنان که باید گفت تربیت محکوم و مقید به نفی ضرر و حرج و رفع و ادله تقیه نیست؛ آن‌گونه که امام خمینی در مورد احکامی که لایرضی‌الشارع بترکه گفته‌اند (خمینی، ۱۴۱۸، ج ۳: ۶۱۷).

نکته ۳. لازمه دیگر استثنای امور مهمه از «عدم وجوب ارشاد در موضوعات» است. چون ارشاد در موضوعات مهمه لایرضی‌الشارع بترکه واجب است (خوبی، بی‌تا، ج ۱: ۱۲۰). بنابراین اگر تربیت را از امور مهمه دانستیم در این صورت وجوب ارشاد در موضوعات تربیتی هم خواهد بود. مثل اینکه به متری گفته شود که این کتاب یا این سایت ضاله است یا این شکل از وضو یا آموزش وضو صحیح نیست.

نکته ۴. لازمه دیگر در باب تراحم ظاهر می‌شود. اگر تربیت را «اهم المهمات» دانستیم در تراحمات اجتماعی، سازمانی، اداری، و حکمرانانه دارای تقدم و اولویت است.

نکته ۵. نکته دیگر «نحوه سقوط تکلیفی با این میزان اهمیت» است. اگر تربیت «اهم المهمات اجتماعی- فرهنگی» است، سازکار سقوط و اسقاط تکلیف از مکلفان چگونه است؟ البته در این مجالات تئوری‌های اصولی موجود کفاف بحث را نمی‌دهند. در تکالیف تربیتی عرضی (و نه طولی) کفایت تبیین‌کننده «کیفیت امثال تربیت» نیست. اساساً این پاسخ از اساس غلط است. زیرا آن تکالیف عینی هستند. آیا مشارکتی بودن امثال تکلیف راهل است؟ در این صورت حکم مشارکت‌جویی و مشارکت‌پذیری در تربیت باید مورد مذاقه قرار گیرد. این بحث قابل پیگیری است و راقم در مقالی دیگر بدان پرداخته است (موسوی، بی‌تا ب). همچنین است بحث از «عسار تربیتی» و لزوم فراهم‌آوری هم‌افزایی در امثال تربیت در میان مکلفان به تربیت به مثابه شرط واجب.

نکته ۶. نکته دیگر آنکه «وضعیت فرانهادی تربیت» که بدان اشاره شد در اسناد بالادستی آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران این‌گونه تجلی یافته که تربیت رسمی امری فرانهادی (نهادهای اجتماعی) و فراساحتی (احتراز از نگاه تک‌ساحتی به تربیت) و فراقوه‌ای (فراوزارتخانه آموزش و پرورش)، و ... است.

منابع

- آمدی، عبد الواحد بن محمد (۱۴۱۰). *غرر الحکم و درر الکلم*. قم: دار الکتب الإسلامی.
- احمدی میانجی، علی (۱۴۱۹). *مکاتب الرسول*. قم: دار الحدیث.
- انصاری [شیخ]، مرتضی (۱۴۱۱). *کتاب مکاسب*. قم: دار الذخائر.
- _____ (۱۴۱۶). *فرائد الاصول*. ج ۵. قم: اسلامی.
- بحرانی، یوسف بن احمد (۱۴۰۵). *الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة*. قم: اسلامی.
- بروجردی، آقاسین (۱۴۱۶). *البدر الزاهر فی صلاة الجمعة و المسافر*. قم: دفتر حضرت آیت الله.
- تبریزی، جواد (۱۴۲۶). *تنقیح مبانی العروة - کتاب الاجتهاد و التقليد*. قم: دار الصدیقة الشهيدة^(س).
- حائری، سید علی (بی تا). *ریاض المسائل (ط - القديمة)*. قم: مؤسسه آل البيت^(ع).
- حلی [علامه]، حسن بن یوسف (۱۳۸۸ ق). *تذکرة الفقهاء (ط - القديمة)*. قم: مؤسسه آل البيت^(ع).
- حلی، ابن ادريس (۱۴۱۰). *السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی*. ج ۲. قم: اسلامی.
- خمینی، سید روح الله (۱۴۱۸). *تنقیح الاصول*. مقرر: حسین تقوی اشتهازدی. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____ (۱۴۲۱). *کتاب البیع*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____ (بی تا). *تحریر الوسيلة*. قم: مؤسسه مطبوعات دار العلم.
- خوانساری، سید احمد (۱۴۰۵). *جامع المدارک فی شرح مختصر النافع*. ج ۲. قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۸ الف). *التنقیح فی شرح العروة الوثقی*. مقرر: میرزا علی غروی. قم: بی تا.
- _____ (۱۴۱۸ ب). *موسوعة الإمام الخوئی*. قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی.
- _____ (بی تا). *مصباح الفقاهة (المکاسب)*. مقرر: محمد علی توحیدی. بی تا: بی نا (نسخه نرم افزار جامعه فقه ۲).
- سبحانی، جعفر (۱۴۱۵). *الرسائل الأربع: قواعد اصولية و فقهية*. قم: مؤسسه امام صادق^(ع).
- سبزواری، سید عبدالأعلى (۱۴۱۳). *مهذب الأحكام*. ج ۴. قم: مؤسسه المنار.
- سیدرضی، محمد (۱۴۱۴). *نهج البلاغه*. تنظیم و تحقیق: صبحی صالح. قم: مؤسسه نهج البلاغه.
- سیفی مازندرانی، علی اکبر (۱۴۱۵). *دلیل تحریر الوسيلة - الامر بمعروف*. قم: اسلامی.
- _____ (۱۴۱۷). *دلیل تحریر الوسيلة - الخمس*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____ (بی تا الف). *دلیل تحریر الوسيلة - الوصیه*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____ (بی تا ب). *دلیل تحریر الوسيلة - الوقف*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- شیرازی، قدرت الله و همکاران (۱۴۲۹). *موسوعة أحكام الأطفال و أدلتها*. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار^(ع).
- صدر، محمدباقر (۱۴۱۸). *دروس فی علم الاصول*. ج ۵. قم: اسلامی.
- صدوق [شیخ]، محمد بن علی بن بابویه (۱۴۱۳). *من لایحضره الفقیه*. قم: انتشارات جامعه مدرسین.
- عاملی (شهید ثانی)، زین الدین (۱۴۱۳). *مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام*. قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة.
- کرکی [محقق]، علی بن حسین (۱۴۱۴). *جامع المقاصد فی شرح القواعد*. ج ۲. قم: مؤسسه آل البيت^(ع).
- گروهی از حاشیه نگاران (۱۴۱۹). *العروة الوثقی (المحشی)*. قم: اسلامی.
- عراقی، آقاسیاء (بی تا). *کتاب القضاء*. محقق: محمد هادی معرفت. قم: چاپخانه مهر.
- غروی، میرزا علی (۱۴۱۰). *التنقیح فی شرح عروه الوثقی (الاجتهاد و التقليد)*. تقریرات: آیت الله خویی. قم: دار الهدی.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳). *بحار الانوار*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- مراغی، سید میر عبدالفتاح (۱۴۱۷). *العناوین الفقهیه*. قم: جامعه مدرسین.
- منتظری، حسین علی (۱۴۰۹). *دراسات فی ولاية الفقیه و فقه الدولة الإسلامیة*. قم: تفکر.
- _____ (۱۴۱۵). *دراسات فی مکاسب المحرمة*. قم: تفکر.
- _____ (بی تا). *مجمع الفتاوی*. قم: تفکر.
- موسوی، سید نقی (۱۴۰۴). *معلم هادی از منظر فقه تربیتی*. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- _____ (بی تا ب). *مشارکت پذیری در تربیت رسمی از منظر فقه تربیتی* (مقاله در فرایند انتشار).

نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴). *جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام*. ج ۷. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
 نراقی، ملا احمد (۱۴۱۷). *عوائد الایام*. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
 وحیدبهبهانی، محمدباقر (۱۴۲۴). *مصابیح الظلام*. قم: مؤسسه العلامة المجدد الوحید البهبهانی.
 وزارت الاوقاف و الشؤون الاسلامیه (۱۴۰۴). *الموسوعه الفقهيہ [الکویتیه]*. الطبعة الثانية. کویت: وزارت الاوقاف و الشؤون الاسلامیه.

References

- A group of margin writers (1998). *Al-Arwa Al-Wathqi (Al-Mohshi)*. Qom: Islamic Publications. (in Arabic)
- Ahmadi Mianji, A. (1998). *Makatib Al-Rasoul*. Qom: Dar Al-Hadith. (in Arabic)
- Amadi, A. W. bin M. (1989). *Gharar al-Hakam and Darr al-Kalam*. Qom: Dar al-Kitab al-Islami. (in Arabic)
- Ansari [Sheikh], M. (1990). *Kitab al-Makasab*. Qom: Dar al-Zhakhar. (in Arabic)
- (1995). *Faraid al-Asoul*. Fifth Edition. Qom: Islamic Publications. (in Arabic)
- Bahrani, Y. bin A. (1984). *Al-Hadaiq al-Nadrah fi Ahakam al-Utrah al-Tahira*. Qom: Islamic Publications. (in Arabic)
- Boroujerdi, A.H. (1995). *Al-Badr al-Zahr in the Jumu'ah and Al-Masafir prayers*. Qom: Hazrat Ayatollah's office. (in Arabic)
- Gharavi, M.A. (1989). *Tankih in Sharh al-Uruwa al-Wathqi, (Ijtihad and Taqlid)*. Ayatollah Azmi Khoei's interpretations. Qom: Dar al-Hadi. (in Arabic)
- Haeri, S. A. (n.d.). *Riyad al-Masal*. Qom: Al-Bayt Institute. (in Arabic)
- Helli [Allameh], H. bin Y. (1968). *Tazkerah Al-foghahaa*. Qom: Al-Bayt Institute. (in Arabic)
- Helli, I.I. (1989). *Al-Saraer al-Hawi for Tahrir Al-Fatawi*. Qom: Islamic Publications, second edition. (in Arabic)
- Iraqi, A. (n.d.). *Ketab Al-Qadaa*. Mohaghegh Mohammad Hadi Marafet. Qom: Mehr Printing House. (in Arabic)
- Karki, A. bin H. (1993). *Jami al-Maqasid fi Sharh al-Qaved*. Second Edition. Qom: Al-Bayt Institute^(AS). (in Arabic)
- Khansari, S. A. (1984). *Jami al-Madarak fi sharh mokhtacar al-nafia*. Qom: Ismailian Institute, second edition. (in Arabic)
- Khoi, S. A. (N P). *Misbah al-Fiqahah (Al-Makasab)*. author: Mohammad-Ali Tawhidi. No place: No publisher. (Jurisprudence Society software version 2). (in Arabic)
- (1997 A). *Tankih in Sharh al-Uruwa al-Wathqi*. authored by: Mirza Ali Gharavi. Qom: No publisher. (in Arabic)
- (1997 B). *Al-Imam Al-Khoei Encyclopedia*. Qom: Imam Al-Khoei Revival Foundation. (in Arabic)
- Khomeini, S. R. (1997). *Tankih al-Asul*. edited by: Hossein Tagvi Eshtredi. Tehran: Imam Khomeini Editing and Publishing Institute. (in Arabic)
- (2000). *Kitab al-Baya*. Tehran: Imam Khomeini Organization and Publishing Institute. (in Arabic)
- (n.d.). *Tahrir al-Usilah*. Qom: Dar Alam Press Institute. (in Arabic)
- Majlisi, M.B. (1982). *Bihar al-Anwar*. Beirut: Dar Ahya Al-Tarath al-Arabi. (in Arabic)
- Maraghi, S. M.A. F. (1996). *Al-Anawin al-Fiqhiyyah*. Qom: Jamia Madrasin. (in Arabic)
- Ministry of Al-Awqaf and Al-Shaon al-Islamiya (1983). *Al-Musua al-Fiqhiyyah [Al-Kuwaitiyyah]*. Second Edition. Kuwait: Ministry of Al-Awqaf and Al-Shaun al-Islamiyya. (in Arabic)
- Montazeri, H.A. (1988). *Dasarat fi Wilayat al-Faqih va al-dolah al-eslameh*. Qom: Tesser Publishing House. (in Arabic)
- (1994). *Dasarat fi al-Masab al-Muharma*. Qom: Tassara Publishing House. (in Arabic)
- (n.d.). *Majma al-Fawadee*. Qom: Tashkar publication. (in Arabic)
- Mousavi, S. N. (n.d.). *Participation in formal education from the perspective of educational jurisprudence*. Qom: Research Institute of Hawza and University.
- (n.d.). *Moalem Hadi from the perspective of educational jurisprudence*, (book in the process of publication). (in Persian)
- Najafi, M. H. (1983). *Jawaharlal Kalam in the Shari'ah of Islam*. Seventh Edition. Beirut: Dar Ihya Al-Tarath al-Arabi. (in Arabic)
- Naraghi, M. A. (1996). *Awaed Al-Alayam*. Qom: Islamic Propaganda Office. (in Arabic)
- Sabzevari, S. A.A. (1992). *Mahdhab al-Ahkam*. Fourth Edition. Qom: Al-Manar Institute. (in Arabic)
- Sadouq [Sheikh], M. bin A. bin B. (1992). *Man La yahzara Al-Faqih*. Qom: Modaresin Society Publications. (in Arabic)
- Sadr, M.B. (1997). *Doroos fi elm al-osool*. Fifth Edition. Qom: Islamic Publications. (in Arabic)
- Saifi Mazandarani, A.A. (1994). *Dalil Tahrir al-Wasila-Al-Amr Ba-Maruf*. Qom: Islamic Publications. (in Arabic)
- (1996). *Dalil Tahrir al-Wasila-Khams*. Tehran: Imam Khomeini Editing and Publishing Institute. (in Arabic)
- (n.d.). *Dalil Tahrir al-Wasila- Al-Waqf*. Tehran: Imam Khomeini Editing and Publishing Institute. (in Arabic)
- (n.d.). *Dalil Tahrir al-Wasila-al-Wasiyeh*. Tehran: Imam Khomeini's Institute for Editing and Publishing. (in Arabic)

- Seyed-Rezi, M. (1993). *Nahj al-Balagheh*. editing and research: Sobhi Saleh. Qom: Nahj al-Balagheh Institute. (in Arabic)
- Shirazi, Q.A. et al. (2008). *Encyclopaedia of Children's Rules and Justices*. Qom: Jurisprudence Center of Imams Athar. (in Arabic)
- Sobhani, J. (1994). *Al-Rashee al-Arba*. Qom: Imam Sadiq^(AS) Institute. (in Arabic)
- Tabrizi, J. (2005). *Tankih mabani al-orveh-ketab Al-ejtehad va taghlid*. Qom: Dar al-Siddiqah al-Shahida. (in Arabic)
- Aameli (Shahid Thani), Zain al-Din . (1992). *Masalak al-Afham fi sharh Sharia al-Islam*. Qom: Islamic Encyclopaedia Foundation. (in Arabic)
- Vahid-Behbahani, M.B. (2003). *Masabih al-zalam*. Qom: Allama Al-Mujjad Al-Wahidi Al-Bahbahani Foundation. (in Arabic)

